

دکتر مریم خالقی نژاد



مدرس دانشگاه و پژوهشگر حوزه سیاست
خارجی و دیپلماسی

بعد از جنگ سرد

دیپلماسی فرهنگی آمریکا

اتفاقات مهم در عرصه بین‌المللی همیشه موجب ایجاد ساختارهای متفاوتی در نظم بین‌الملل شده است. جنگ سرد، یکی از مهم‌ترین اتفاقاتی است که بعد از جنگ جهانی دوم، تحولات عمیقی را در ساختار و نظام بین‌المللی داشته است. یکی از تأثیرات جنگ سرد، تغییر جایگاه کنشگران دولتی و تقویت هژمونی آمریکا بوده است. در مقابل، از دیگر تغییرات این رخداد بسیار مهم، تغییر در برخی روش‌ها و رویکردهای سیاسی کشورها به ویژه سرعت بخشیدن به افزایش قدرت آمریکا بود. یکی از بارزترین تحولات سیاسی را می‌توان در حوزه سیاست خارجی و افزایش جایگاه دیپلماسی فرهنگی در سیاست خارجی آمریکا دانست. در توسعه و پیشبرد یک استراتژی جامع برای دیپلماسی فرهنگی، نویسندگان مختلفی دو نیروی محرکه را نام برده‌اند؛ اولین نیروی محرکه «جنگ» و نیروی محرکه دوم، «بازیگران خصوصی»، (برای مثال در آمریکا انجمن کتابخانه‌های آمریکا [ALA]، موزه هنر مدرن، سینما و تلویزیون و...) است. برای مثال در آمریکا ماشین‌های تبلیغاتی دولتی در طول جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم و جنگ سرد، به وزارت امور خارجه اجازه دادند تا آژانس‌هایی مانند آژانس اطلاعات ایالات متحده (USIA) و شبکه رادیویی صدای آمریکا (VOA) و... را برای جمع‌آوری و انتشار اطلاعات سیاسی و تقویت قدرت فرهنگی آمریکا ایجاد کنند. علاوه بر نقش دولت، بر نقش بازیگران خصوصی در تلاش‌های جنگ و با مشورت وزارت امور خارجه برای توسعه نمایشگاه‌های هنری، کنسرت‌ها و نمایش‌های تئاتر، به عنوان پاسخی به لفاظی‌های ضدآمریکایی از آلمان نازی تا دولت روسیه و سایر رقبا تأکید می‌کنند. هرگز پیش از آن زمان، دولت آمریکا به این اندازه، قدرت فکری، مالی و اقتصادی برای تلاش برای برقراری ارتباط فرهنگی با مردم دیگر، سرمایه‌گذاری نکرده است. بنا بر تأثیراتی که جنگ سرد بر سیاست خارجی آمریکا و دیپلماسی فرهنگی آن داشته است، در این نوشتار مروری بر مهم‌ترین رویکردهای دیپلماسی فرهنگی آمریکا در بعد از جنگ سرد تاکنون خواهیم داشت.

دیپلماسی فرهنگی

دیپلماسی فرهنگی به معنای تلاشی برای مبادله ایده ها، ارزش ها، اطلاعات، هنر، نحوه زندگی، نظام ارزشی، سنت ها و اعتقادات است که به منظور دستیابی به یک مفهوم مشترک و تقویت روابط میان ملت ها و دولت ها است. تبادل فرهنگی در سراسر مرزهای سیاسی، قدمتی به اندازه تاریخ تمدن بشریت دارد که در دوره های پی در پی دچار فرازوفرودهایی شده است. در این فرازوفروود، رشد این نوع از دیپلماسی پس از جنگ های مختلف به ویژه جنگ سرد، در برنامه های گوناگون دولت ها و ملت ها، به مقیاس و اهمیتی رسیده است که در قبل از آن تصور نمی شد. این عبور از مرزهای ملی از راه پل های فرهنگی متعدد نه تنها به عنوان یک هدف بلکه به عنوان یک نیروی اصلی در روابط دولت ها و ملت ها بسیار مهم است. جنگ سرد یکی از معدود اتفاقات بین المللی بود که باعث تحول در نظم روابط بین الملل و تغییر برخی مفاهیم و جایگاه آنها مانند دیپلماسی فرهنگی شده است. در طول سالیان دراز، دیپلماسی فرهنگی به عنوان یک کاتالیزور برای ارتقای همکاری و کاهش درگیری ها عمل کرده است و افراد و گروه های بی شماری از راه رسانه هنر، موسیقی و ورزش، دیپلماسی فرهنگی را در طول تاریخ به کار گرفته اند (Academy for Cultural Diplomacy, ۲۰۲۳). بی تردید با هراتفاقی در عرصه بین الملل، دیپلماسی فرهنگی نیز در مسیر تعالی خود، تحت تأثیر قرار خواهد گرفت.

دیپلماسی فرهنگی آمریکا در بعد از جنگ سرد تاکنون الگوهای رفتاری آمریکا در دوران بعد از جنگ سرد، با تغییر روبه رو شد. بخشی از این تغییرات، ناشی از دگرگونی ساختاری در نظام بین الملل است؛ یعنی

اینکه چگونگی توزیع قدرت بین بازیگران، با تغییرات فراگیر و گسترده ای همراه گردیده است و از سوی دیگر، چگونگی تعامل و رفتار بازیگران مختلف، از جمله کنش ابتکاری آمریکا نیز دچار تحول شد (مصلی نژاد، ۱۳۸۷: ۲۴۱).

در بعد از جنگ سرد، با توجه به نظم موجود و تضعیف برخی قدرت های بین المللی، ایالات متحده آمریکا با تغییر برخی الگوهای سیاسی خویش بر تقویت محور دیپلماسی فرهنگی کوشید و عزم خویش را برای قدرت نرم و ژرفایش دیپلماسی فرهنگی جزم کرد و از طریق فعالیت در حوزه ها و محورهای فیلم ها، رسانه های ارتباط جمعی، گردشگری، تبلیغات شخصیت فرهنگ های ملی، فعالیت های دانشگاه ها، بنیادها، گاهی هیئت های مذهبی و انجمن های مختلف، سعی در اثرگذاری برگزگتمان بین المللی در راستای تقویت قدرت خویش و تثبیت هژمونی برآمد.

علاوه بر این در طول دوره بعد از جنگ سرد تاکنون، تجارت فکری و فرهنگی بین ایالات متحده و سایر کشورها، تغییرات اساسی در روابط بین الملل ایجاد کرده است. در این بین باید پروسه جهانی شدن را هم اضافه کرد که مسیر را برای آمریکا هموارتر نمود؛ بدین گونه که ایجاد تحولات عمیق تر، جایگاه دیپلماسی فرهنگی در سیاست خارجی آمریکا، گرفتن استراتژی ها، رهبری و بودجه در سطوح بالای منافع، توجه ویژه رؤسای جمهور و وزیران خارجه وقت و اقدامات فعالانه برای پیشبرد اهداف دیپلماسی فرهنگی در حوزه تشویق و حمایت این دیپلماسی و یا مقابله با تحقیر و محروم کردن آن، ایجاد برخی منشورهای نظری و تأکید بر برخی اصول مانند حقوق بشر، محیط زیست و... را منجر شده است.



سیاست خارجی خود یعنی قطب های مطرح مانند شوروی و بعد از آن، کشورهای اروپایی و سپس در دهه های نه چندان دور کنونی، تمرکز بر دور قریب یعنی روسیه و چین در منطقه خاورمیانه انجام داده است البته این به معنای آن نیست که آمریکا از دیپلماسی فرهنگی با دیگر کشورها خودداری کرده باشد بلکه به معنای اهمیت ویژه این مناطق یا دولت ها در سیاست خارجی آن کشور است.

در ابتدای جنگ سرد، شوروی مهم ترین رقیب واشنگتن بود؛ بنابراین بی تردید دیپلماسی فرهنگی خویش را بیش از هر کشور دیگر، ابتدا به تعاملات رقابت جویانه با شوروی قرار داده بود. یکی از نمونه های دیپلماسی فرهنگی آمریکا را می توان نشریه Amrika دانست که یک مجله روسی زبان تولید شده توسط آژانس اطلاعات ایالات متحده (USIA) بود که از سانسور شدید شوروی در چاپ دوری می کرد و سعی می کرد دیدگاهی بدون فیلتر از غرب به عموم مردم ارائه کند. این سازمان به

این گونه برنامه ها در راستای چگونگی نشان دادن تصویر آمریکا به جهان در بعد از جنگ سرد آشکار شد؛ برای مثال برنامه «پیشرفت هنر آمریکا» توسط وزارت امور خارجه با رهبری وزیر امور خارجه، جورج سی مارشال است. هدف این برنامه، نشان دادن مشارکت هنرمندان مدرن آمریکایی در نمایشگاه های سراسر اروپا و آمریکای جنوبی برای ایجاد تأثیر بر صحنه هنر جهانی بود.

البته باید بیان گردد آغاز دیپلماسی فرهنگی، مربوط به دوران جنگ سرد نیست بلکه شدت و تقویت آن، از بعد از جنگ سرد رشد کرد. در قبل از جنگ سرد نیز ایالات متحده آمریکا تلاش هایی را برای دیپلماسی فرهنگی خویش انجام داده است.

در ابتدای جنگ سرد، آمریکا با تغییر الگوهای رفتاری خویش، در پی تعامل بیشتر در راستای هدف سیاست خارجی خویش یعنی هژمون گرایی برآمد و اقدامات مختلفی را با سوژه های حساس و دارای اولویت در

جنگ سرد نبود بلکه در واقع در مرکز آن فرایند قرار داشت.

در بعد از جنگ سرد، برای برخی کشورهای اروپایی که بعد از دو جنگ جهانی، ویران شده بود، ایالات متحده مترادف با مدرنیته شد. آمریکا با بازنمایی رمزهای مدرنیته و فراوانی مادی و سرمایه‌داری توانست در آن برهه، دال مدرنیته و سرمایه‌داری شود و فرهنگ نوین خویش را در بعد از جنگ سرد، به اروپا روانه دارد. رویای آمریکایی بیش از هر زمان دیگری به یک رویای اروپایی، به ویژه برای جوانان تبدیل شد. با مفقود شدن پدران در میدان‌های جنگ و اردوگاه‌های اسیران جنگ، این پدربزرگ‌ها بودند که تلاش کردند تا سیستم‌های اجتماعی قدیمی پیش از جنگ را احیا کنند؛ درحالی‌که نوه‌ها به مصرف‌کنندگان مشتاق تبدیل شدند. این تسلط بر نمادها، تصاویر و رمزهای فرهنگی «ساخت آمریکا»، به قول ویم وندر، استعمار ضمیرناخودآگاه اروپایی، تنها به دلیل کنترل مهم‌ترین کانال‌های توزیع سرمایه فرهنگی توسط ایالات متحده ممکن بود؛ برای مثال نفوذ شرکت‌های رسانه‌ای با مرکزیت هالیوود نمونه بارز آن است.

تردیدی وجود ندارد که این کنترل پایتخت فرهنگی توسط ایالات متحده، پدیده‌ای بسیار مهم برای تاریخ پس از جنگ (اروپا) بوده است؛ از جمله اقدامات آمریکا در حوزه ترویج دیپلماسی فرهنگی و قدرت نرم در این روند برای غلبه بر این تعصبات سنتی اروپایی و تحت تأثیر قرار دادن اروپایی‌ها با دستاوردهای فرهنگ عالی ایالات متحده، ارتش ایالات متحده و وزارت امور خارجه، آژانس‌های تبلیغاتی فرهنگی گسترده‌ای

دنبال ارائه دیدگاهی تغییرناپذیر از ایالات متحده در آن سوی «پرده آهنین» به اتحاد جماهیر شوروی بود. مرگ استالین منجر به تجدید توافقنامه فرهنگی شوروی و آمریکا در اکتبر ۱۹۵۶ و توسعه یک طرح توزیع متقابل رسانه‌های عمومی شد. در این زمان «زندگی اتحاد جماهیر شوروی» نیز در ایالات متحده توزیع می‌شد، «زندگی شوروی» غیرسیاسی باقی می‌ماند و فقط فرهنگ اتحاد جماهیر شوروی (شامل اقلیت‌ها)، علم، آموزش و زندگی عمومی را به نمایش می‌گذاشت. «آمریکا» تلاش کرد تا فواید سرمایه‌داری را به نمایش بگذارد اما به معنایی غیرسیاسی.

هر دو مجله به عنوان پنجره‌ای برای کشور دیگر عمل می‌کردند و هر دو در دنیایی از ذهنیت‌های «ما در برابر آنها» بسیار مورد توجه بودند. به طور کلی، مجلات به ترویج دیپلماسی عمومی و فرهنگی بین دو ابرقدرت کمک کردند و تا سال ۱۹۹۱ با سقوط اتحاد جماهیر شوروی، به دنبال اطلاع‌رسانی، آموزش و روشننگری خوانندگان خود بودند. با سقوط شوروی، پیروز این میدان آمریکا بود و به قول جیمز روزنا در جهان آشوب‌زده turbulence world و با وجود موج‌های مختلف دگرگونی، آمریکا در پی غلبه بر این آشفتگی‌ها، در راستای حفظ قدرت خویش برآمد و زمینه برای قدرت‌نمایی بیشتر خویش را فراهم کرد.

نمونه دیگر، اتحادیه اروپا است که در بعد از جنگ سرد، این موقعیت جغرافیایی، توجه ایالات متحده را به سمت وسوی تقویت دیپلماسی فرهنگی، نفوذ فرهنگی و قدرت نرم سوق داد. به اصطلاح آمریکایی شدن فرهنگ اروپایی، محصول جانبی موفقیت‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی ایالات متحده در اروپای

نمایش‌های عروسکی و بازارهای خیابانی هم فعالیت می‌کردند (Wagnleitner, ۱۹۹۲: ۴-۵).

برای مثال برنامه فولبرایت که بنیاد برنامه تبادل آموزشی بین‌المللی در سال ۱۹۴۶، سنای ایالات متحده، قانونی را ارائه کرد که توسط جیمز ویلیام فولبرایت پیشنهاد شد و با ایجاد اولین برنامه تبادل آموزشی بین‌المللی در جهان، تاریخ‌ساز شد. این برنامه با هدف پیشگیری از درگیری‌های آینده و با ایجاد فرصت برای تبادل ایده و ایجاد ارتباط با شهروندان سایر کشورها برای شهروندان ایالات متحده پایه‌گذاری شد.

این برنامه که توسط دولت ایالات متحده، تأمین مالی می‌شود، با هدف ترویج صلح و تفاهم بین افراد، نهادها و رهبران آینده کشورها در سراسر جهان راه‌اندازی شد. سناتور جیمز ویلیام فولبرایت درباره این برنامه گفته است: «هدف آن این است که کمی دانش بیشتر،

را در سرزمین‌های مورد نظر تأسیس کردند که بریک هدف متمرکز بودند؛ تقویت ادغام «نخبگان» اروپایی. برخی از کشورهای اروپایی وارد دنیای یگانه قرن آمریکا شدند و با تحت تأثیر قرار دادن آنها با اهداف از پیش تعیین شده، با نمایش بی‌پایان از ایالات متحده، به عنوان پرچم‌دار فرهنگ اروپایی در دنیای جدید، آنها را برای Pax Americana به دست آورد.

از اقدامات دیگر ایالات متحده باید در قالب فعالیت‌های جهانی، به ویژه در اروپا توجه کنیم. بلافاصله پس از جنگ، این آژانس‌های ارتش ایالات متحده در اتریش و آلمان نه تنها برتئاترها، سینماها، اپراها، کنسرت‌ها، روزنامه‌ها، مجلات، کتاب‌ها، جزوه‌ها، خبرگزاری‌ها، آگهی‌ها، ایستگاه‌های رادیویی، مدارس و دانشگاه‌ها کنترل مطلق داشتند بلکه در اجرای سیرک، رقص، راهپیمایی‌های مذهبی و حتی



چگونگی دیپلماسی فرهنگی آمریکا تأثیر گذاشت. در تاریخ ۲۰۰۰ به بعد هم زمان با تقویت بیشتر دیپلماسی فرهنگی آمریکا در کفه دیگر ترازوی خویش، رویکردهای دیگری را نیز سنگین تر کرد اما این بدان معنا نیست که از اهمیت دیپلماسی فرهنگی کاسته شد بلکه برعکس، همپای تمرکز بر قدرت سخت، بر قدرت نرم و دیپلماسی فرهنگی خویش نیز اضافه نمود؛ چرا که نتایج به دست آمده از دیپلماسی فرهنگی بعد از جنگ سرد در کنار اوضاع بین المللی، موجب تحریک و مبالغات سیاست خارجی آمریکا برای تمرکز بیشتر بر آن نیز شده بود.

مسائل و رخداد های بین المللی مختلفی منجر به طی نمودن سیر تکاملی دیپلماسی فرهنگی و تسری آن به سراسر جهان به ویژه از ۲۰۰۰ به بعد، منجر به تبدیل به نقطه محوری در غرب گردید؛ برای مثال حمله به افغانستان، حمله به عراق و نیاز به تقویت اذهان عموم ملت ها و کشورها در همسویی با این حملات، حادثه ۱۱ سپتامبر، تروریسم، انقلاب های رنگی در خاورمیانه، ظهور گروه های تروریستی داعش و مانند آنها، بحران های مختلف یمن، لبنان، جنگ روسیه و اوکراین و ... و به-تازگی بحران کوئید ۱۹، همه و همه در بعد از جنگ سرد، از مهم ترین عوامل در چگونگی گرفتن استراتژی ایالات متحده در دیپلماسی فرهنگی بوده است.

در این بین، دو عامل به شدت تأثیرگذار بودند؛ ابتدا تصمیمات کنگره و سپس تأثیر قدرت اقتصادی آمریکا. اینکه در طول زمان بعد از جنگ سرد، کنگره آمریکا از چه راهی از دیپلماسی فرهنگی حمایت کرده یا مانع آن شده است نیز مهم است؛ زیرا تغییرات در

کمی مدارا و دوست مداری بیشتر را به امور جهانی بیاورد و در نتیجه، شانس این را افزایش دهد که ملت ها سرانجام یاد بگیرند که در صلح و آرامش و دوستی زندگی کنند.

از زمان آغاز به کار، برنامه فولبرایت برای بیش از ۳۲۵۰۰۰ شرکت کننده فرصت انجام تحقیقات در خارج از کشور را فراهم کرده است و گردش بین المللی افراد، فرهنگ ها و ایده ها را ممکن ساخته است. برنامه فولبرایت پروژه آموزشی پیش گامی بود که امکان توسعه گسترده مبادلات دانشگاهی را در سراسر جهان فراهم کرد؛ با این تفاوت که در بعد از ۱۹۹۱ و پایان جنگ سرد، این امر در قالب ها و مدل های مختلف دیگر نیز اجرا شد و همچنان سردمدار آن، واشنگتنی بود که در قدرت برتر دنیا قرار داشت.

علاوه بر اقدامات بالا، تبادل سفرا و رفت و آمدهای مقامات واشنگتن با رهبران کشورهای دیگر، روزه روزه افزایش می یافت و بر تقویت بنیان های دیپلماسی فرهنگی آمریکا به عنوان یکی از ابزارهای مهم، تأثیرگذار بود.

این روند از استراتژی ها و رویکردهای دیپلماتیک در حالی پیش می رفت که آمریکا در اوج تثبیت نظم تک قطبی در روابط بین الملل قرار داشت و با استفاده از عناصر متنوع و روش های نوین مانند استفاده از کنشگران غیردولتی، لابی گری و ... برای نشان دادن وجهه بین المللی و چهره بین المللی خود در حوزه مسائل مهم فرهنگی و ادعای پرچم داری آن مانند حقوق بشر، آباتاید و ... استفاده کرد.

بعد از سپری شدن سال های مختلف و تلاش های پی در پی، به نظر از سال ۲۰۰۰ اتفاقات مختلفی بر



Salman

ها، نژاد، تمایلات جنسی، جنسیت، تغییرات آب و هوا و مذهب است.

در دهه‌های اخیر هرچا مسئله و مشکلی وجود داشته است، آمریکا که خود را داعیه‌دار صلح و دوستی و حقوق بشر در جهان می‌داند؛ به ویژه در حوزه‌های نژادی، جنسیتی و مذهب یا آب و هوا، سعی در اعمال قدرت نرم داشته است. (اگرچه این نکته وجود دارد که ممکن است موارد گفته شده در واقع تضادهایی را با اقدامات دولت‌های آمریکایی داشته باشد).

اتفاقات دهه اخیر، به ویژه ظهور رقبای استراتژیک مانند روسیه و چین و تمرکز بر مناطقی مانند خاورمیانه که نقطه مشترک اهداف آنها از نظر جغرافیایی قرار دارد نیز منجر به نوع خاصی از پیکربندی دیپلماسی فرهنگی آمریکا شده است که شاهد برخی ابتکارات سیاسی مانند تلاش برای تقویت روابط اعراب و اسرائیل در

دیپلماسی فرهنگی آمریکا، در جستجوی آن است که هر لحظه بتواند موضوعی را برای نشان دادن آمریکا به جهان انتخاب کند. اینکه این انتخاب‌ها چگونه و توسط چه کسانی انجام می‌شوند، منجر به تأثیرات شدید کنگره در دیپلماسی فرهنگی آمریکا شده است. همچنین عنصر دیگر، تقویت‌کننده دیپلماسی فرهنگی اقتصاد بیان شد؛ از آنجایی که اقتصاد و فرهنگ همپوشانی دارند، اینجا است که مؤلفه کنشگران و بازیگران خصوصی پررنگ‌تر می‌شود؛ بنابراین مشارکت‌های خصوصی و دولتی و سهم شرکای بخش خصوصی در دیپلماسی فرهنگی ایالات متحده پس از جنگ سرد نیز مهم است.

مورد بعدی که شاید به دهه کنونی مربوط باشد، تم‌های در حال ظهور دیپلماسی فرهنگی ایالات متحده در دوران پس از جنگ سرد و انعکاس از راه‌هایی مانند ترویج دموکراسی، جنبش‌های مدنی، حقوق اقلیت

تهاجمی و همچنین گسترش نظامی‌گری در حوزه‌های پیرامونی، به‌ویژه خاورمیانه نام برد که در همه آنها دیپلماسی فرهنگی را نیز جای داده است. به‌طورکلی سیاست‌های آمریکا، تابعی از تحولات الگویی در سیاست خارجی آن است. شاید بیان این نکته نیز در آخر مهم باشد که برخلاف تلاش آمریکا به‌ویژه در دهه اخیر، امواج مخالفت با برخی سیاست‌های فرهنگی آمریکا در اذهان عموم، در سطوح مختلف جهانی و منطقه‌ای، روزبه‌روز بیشتر از گذشته برتغییر جهت دیپلماسی فرهنگی آمریکا تأثیرگذار است؛ به همین دلیل است که در برخی اتفاقات بین‌المللی شاهد عدم مداخله مستقیم، به‌صورت سخت‌افزاری و یا دیپلماتیک هستیم.

منابع

- مصلی‌نژاد، عباس. (۱۳۸۷). تحولات الگویی سیاست خارجی آمریکا بعد از جنگ سرد، نشریه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸. شماره ۱.
- Academy for Cultural Diplomacy, 2023, its available on https://www.culturaldiplomacy.org/academy/index.php?en_historical-acts-of-cd
 - Wagnleitner, Reinhold (1992). American Cultural Diplomacy, the Cinema, and the Cold War in Central Europe, University of Salzburg, Working Paper 92-4.

منطقه هستیم؛ به عبارتی استراتژی‌های منطقه‌ای آمریکا در خاورمیانه نیز از مهم‌ترین این مسائل است. امروزه نیز با تأکید بر اثرات جهانی شدن و پیشرفت‌های فناوری و اطلاعات، ایالات متحده آمریکا دریافته است که در این وضعیت تک‌قطبی برای قدرتی که به‌طور فزاینده‌ای با چالشگرانی جدی و قدرتمند در جهان چندقطبی روبه‌رو است، نیازمند تأملی بیش از گذشته در نقش دیپلماسی فرهنگی به‌عنوان ابزاری برای پیشبرد منافع آمریکا است و از دوران جنگ سرد تاکنون، آمریکا استراتژی سیاست خارجی و دیپلماسی فرهنگی خویش را ابتدا از اروپا و غرب شروع کرده است و سپس به کل جهان تسری داده است.

جمع‌بندی

به‌طورکلی اگرچه بازتاب‌هایی از تقویت دیپلماسی فرهنگی در قبل از جنگ سرد در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا می‌درخشید اما در بعد از جنگ سرد، این امر سرعت زیادی را تجربه کرده است که البته به دلیل تغییرات جهانی شدن و نوع ساختار و مطالبات نظم بین‌المللی نیز است. آنچه که بارز است، در همه دوره‌های مختلف نیز هدف برنامه‌ریزان آمریکایی در واقع صادرات بیشتر از پارادایم‌های علمی و هنری بوده است تا رویای آمریکایی را ترویج کنند و مانع از ایجاد چالش برای هژمونی آمریکا شوند. در روند جدید، شاهد خلق قالب‌های معنایی و همچنین قالب‌های ساختاری در رفتار سیاست خارجی آمریکا هستیم. الگوهای جدید در این روند شکل گرفته است؛ از جمله این الگوها می‌توان از هژمونیک‌گرایی بین‌المللی، جنگ پیش‌دستانه، سیاست تغییررژیم، دیپلماسی عمومی